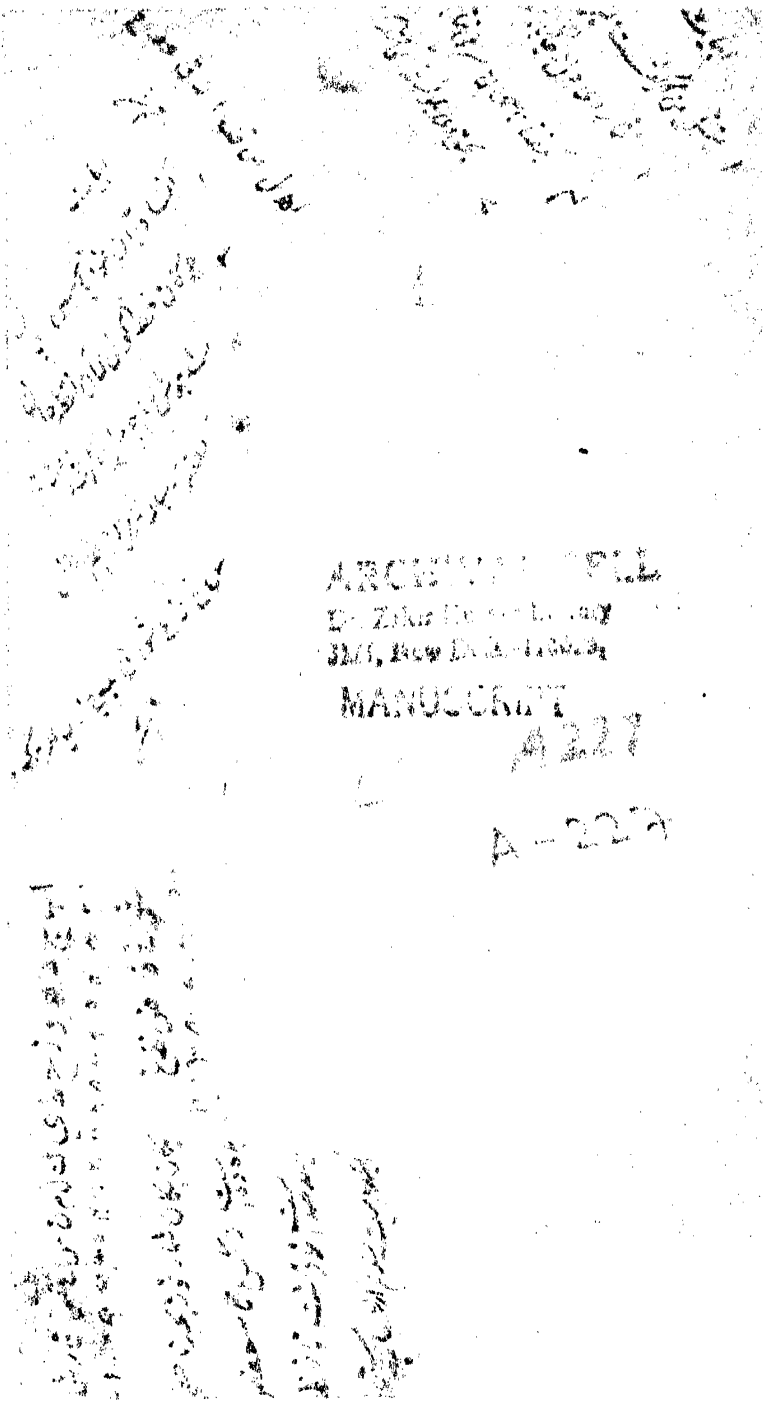
MANUSCRIPT

MANUSCRIPT.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على قضاء الصلوة والسلام على أشرف الخلائق
محمد وآله وصحابه الذين آثار صحابه الذي محمد
المشتهر بنور الدين الآملي وفقه الله تعالى لما يحب ويرضى
ان بعض الاصدقاء ممن يجب اجابة دعوته ومراعاة حرمته
في ايام قليلة في طريق بيت الله الحرام وزيارة سيد الانام عليه
افضل الصلوة والسلام التمس مني ان اجمع له رسالة
والله اسأل ان يجعله من الذين

ايها الذي ان العيد
ذو نحو ما يقيل الى الغروب
فرحا بما يسر الزمان بجمعي
بالوجه الذي اتى به

ايها الذي حسن البخ
شاد بذكر ابيات
كامل في اجتناب
قادر في حفظ اهل

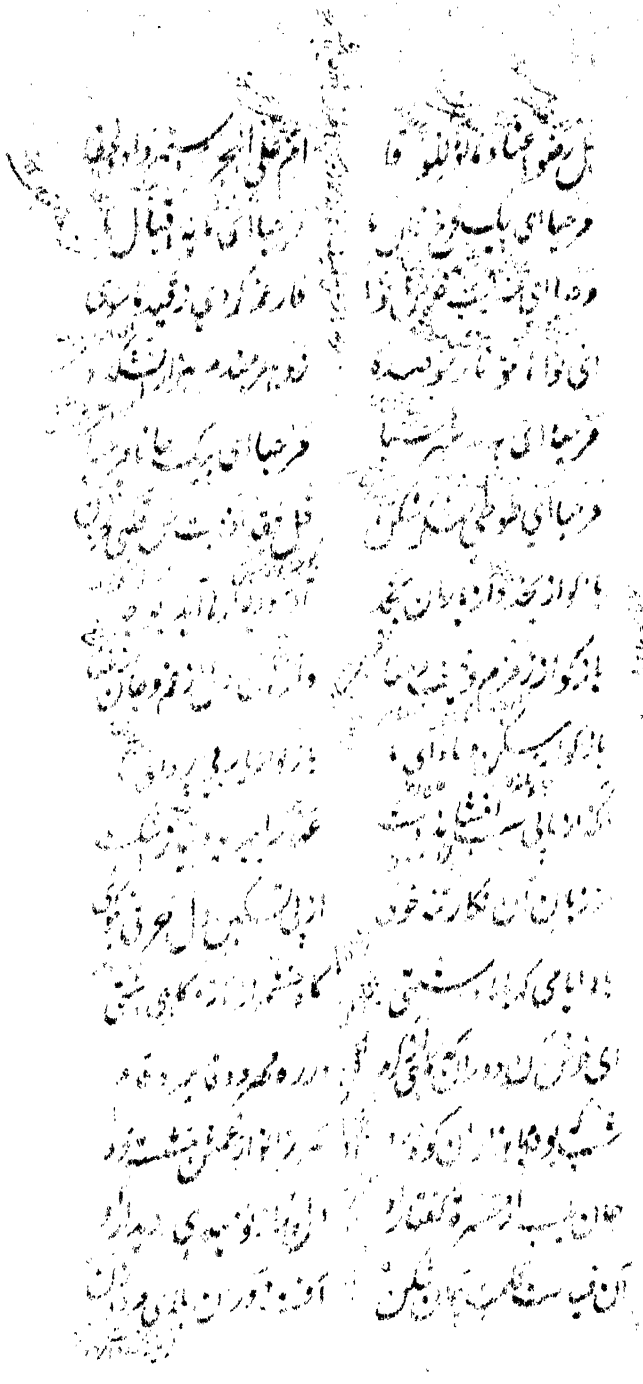

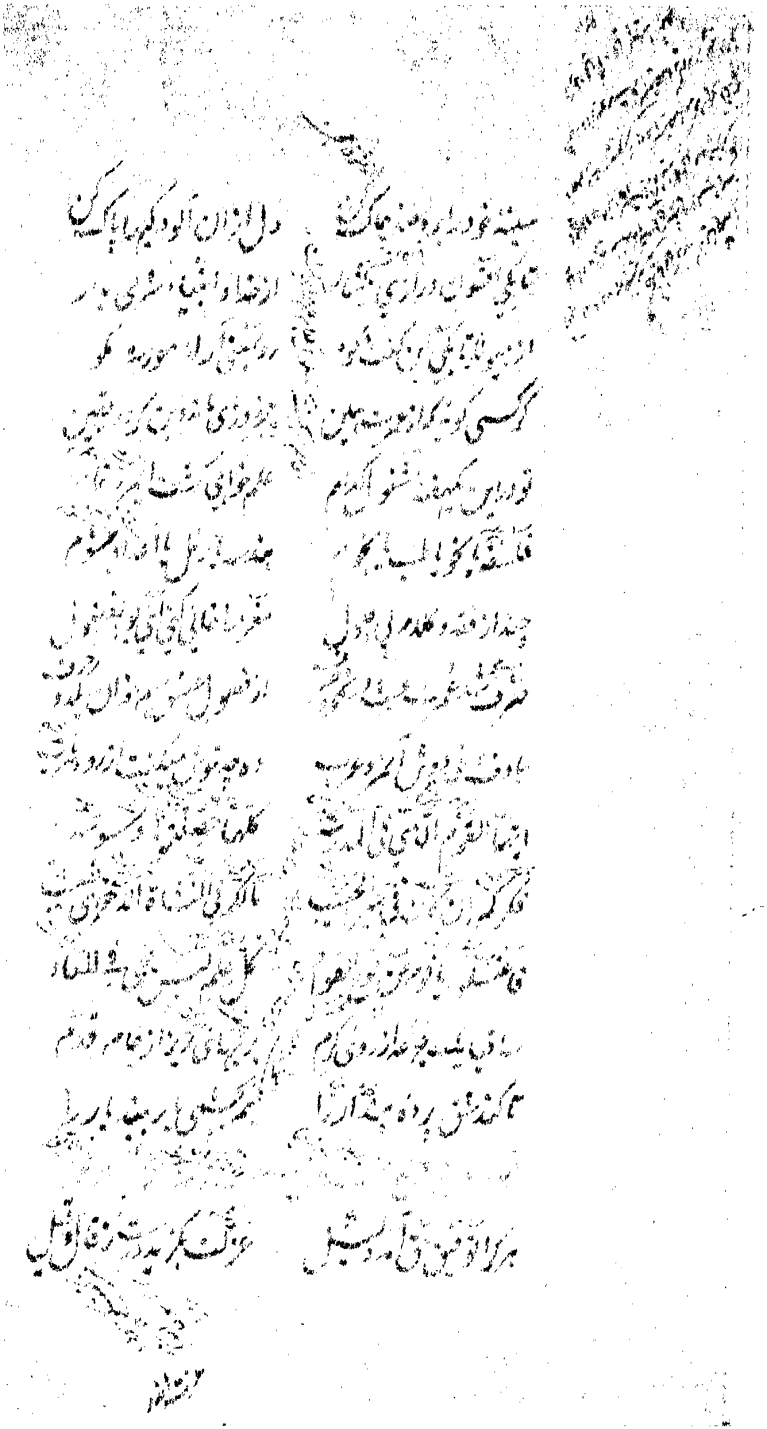

سینه را از خوف او آباد کن — روضهٔ بی خانه را پر باد کن

علم و ذهب از فکر پاید ای پسر — نی ز مال و زر و اسب و خز

مرد بر است اسمه این گمان — کان بیاید زیب ز اسباب جهان

نقص علمت آی جناب تو لوی — شمت و مال و منال تو بوی

قائم و خرچند بینی چون شهان — فرع و مایی چند سایی زیب جان

خود به انصاف الیصاحب بگو — کی شود ابها بیسر از جلد دل

آی علم او استاد علم و دین — از چه شد ما کول مقبوحت چنین

چند مال شپناک آری بدست — تا کجا باشی ترم پوش و خوش عیش

عاقبت باز ترا از دین برد — آن ز ناری دین نخواهد برد

نقد کم آید ز طریق درست — خاک خواری آید آن را در دست

کمان ز الزراه دین مستوی — نور عرفان زاید بیند دل

نقد آنی کی باشد بیشتر — در جریم بعد ابراهیم پاک

کربت خود فشاند تخم او — در بیکاری خرج کرد تخم او

در سه نوع حصار دل او کرد — ولیک کعبه اش دست نا کرد

در باب فرزند کردی چنین — مریم آمین چاری از خود بین

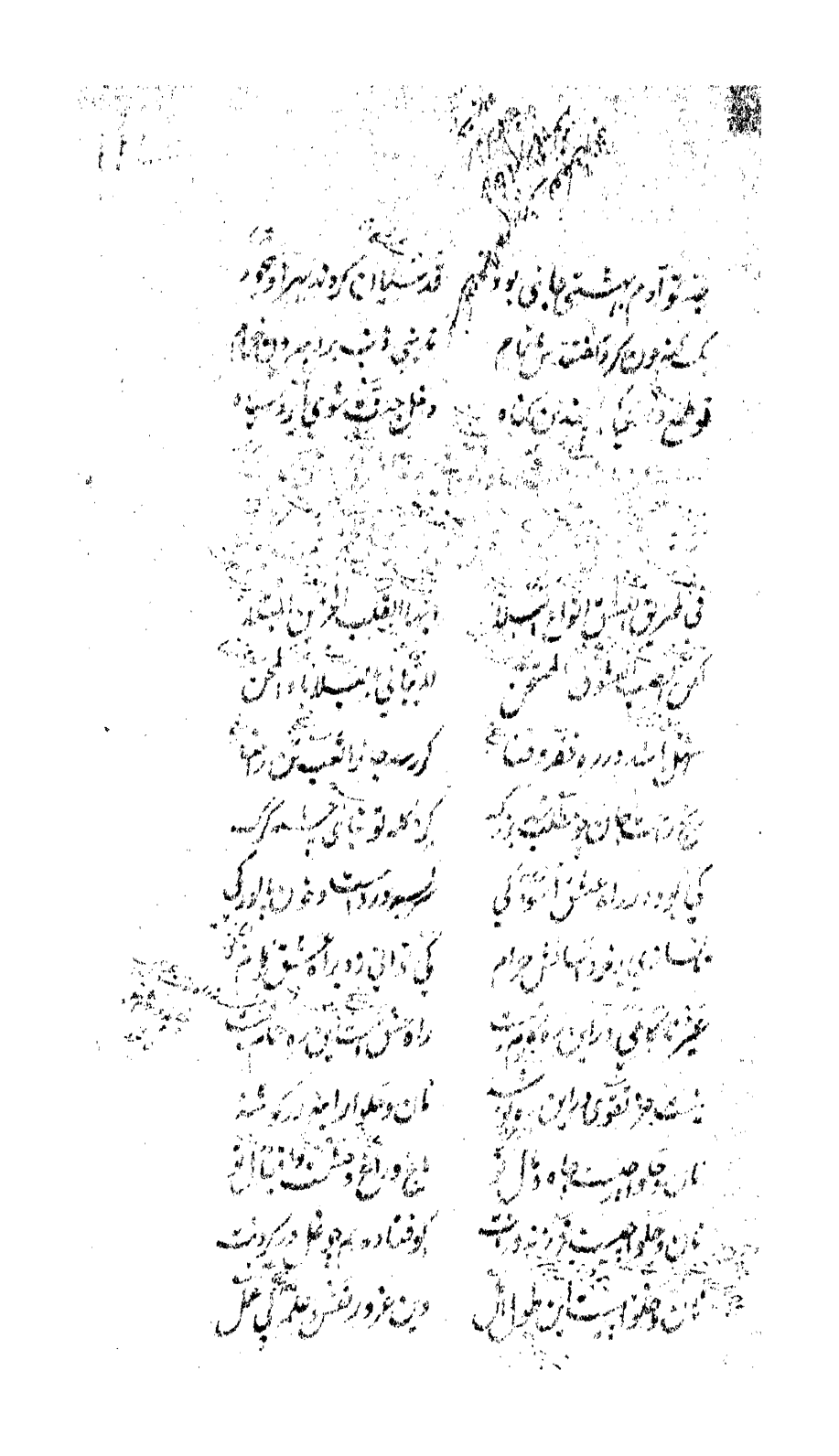

نان و حلوا هست لوحم با دو قاچ — این همه سعی تو از بهر معاش
چند باشی بیم این حلوا و نان — ز بهشت افکندن و از خلد ران
بر دوان حلوا ز نان آرام تو — شست از لوح دل نام تو
هیچ پرگونی ز وقت آن نیم — جان از ارزق علی بالا نیم
رو قناعت پیشه کن در کنج صبر — چند خود گیری ز مسک و آن و عبیر

عابدی در کوه لبنان بد مقیم — در بن غاری چو اصحاب الرقیم
روی دل از غیر حق برتافته — گنج عزلت را ز عزلت یافته
روزها می بود مشغول صیام — یک تنه نان خوردی از بهر طعام
نصف آن شب تا سحر فی نصفی مجهود — در قناعت دست و اعضا را بسود
بر همین منوال حالش یک دو سال — نامدی از کوه هرگز سوی دال
از قضا یک سال بنمودند عیف — شد ز جوع آن یار را رو نحیف
کرد مضطر با اداء و ناله شکوی — دل پر از درد و سوی حق فکرتش
بود کی بود از بهر قوتش ضعف است — نه عبادت کرد عابد شب نخفت
صبح چون شد ز هنگام دلپذیر — بهر قوتی آمد آن عابد پذیر
بود یک قریه بقرب آن جبل — اهل آن قریه همه کبه دل

عابد آمد بر درِ کلبهٔ شاه — گفت از دیدار تو دارم گواه

بس بدان نازان شد و در راه رفت — از وصول طلعتش دلشاد تفت

کو دمادم بر سرش می‌بیخت گل — تا کند افغار زان چشمه گسیر

در سرای پادشه کین مسکن است — ماند از وی نام و آن هم نی بکی

پس ازو گر خلق بر کارش کشی — تکلی نان ماند بدو از نوشخی

بر دهان گر کلمه رود لفظ جز — چیز یا آرد دو چشمش نیشتر

کلبه در دنبال عابد رو نهاد — آمدش تا آن در خانه بدست

تا ان دو تان عابد یکی پیشش فکند — پس دو نان تا عابد آن کرد

سگ بخورد آن نان و آن دیگر بدرید — تا کرا بارد گر آزار سگ

عابد آن نان در دهانش رو نهاد — تا کرا آزار آید یا مان

سگ بخورد آن نان و زو شد بی‌ملال — شد دمان دم دم دوی خود تا پیش کن

هم چو سایه در پی او می‌دوید — عفو چون می‌کرد دمش می‌جنبید

گفت عابد چون بدین ما چرا — من کی چون از تو بدم بهتر بیا

حالت عجز از دو نان چیزی نبود — آن دو نان از بهر سگ جانی نمود

دیدم از بی دو بدن بحر عجب — وین همه خلق اندرین بحر شعب

سگ بفضل آمد ز آنی صاحب کمال — چیست تا من سگ نباشم چشمی مال

هست از دنیی کدورم من صفیر — مسکنم ویرانه آن کبر پیر
کو سپند آسا بشبها بی قرارم — خانه اش را پاسبانی می کنم
کاو کجا هم نیمه نانی میدهد — کاو پشت اسبوانی میدهد
کاه غافل کرد از اطعام من — واز تغافل تلخ کرد کام من
هفته هفته بگذرد کین ناتوان — نی زنان یابد خبر نی ز استخوان
چون بدرگاه او پرورده ام — رو بدرگاه دگر ناورده ام
هست کارم بر دران پیر کبر — کاه شکر نعمت و کاه صبر
تا فداری عیش با او خوشتر است — جز در او من در دگر نشناختم
تو کرا مانند کشتی جای داد — در بنای صبر تو اینسان فتاد
از در رزاق رو برتافتی — رو در کبری ازان بشتافتی
بحر ازان دیبت را بگذاشتی — کرده با دشمن خود داشتی
خود بده انصاف اگر کردم چنین — هیچ بار نکبت من با تو چنین
فرد عابد زاین سخن بیهوش شد — دست بر سر خواه زد واز هوش شد
آی سگ نفس بهائی با کبر — این طبیعت با سگ آن کبر پیر
مرتو کز امهر نگشاید دری — از سگ کین کبر آن کمتری

نان و حلوا چست لقمه ساز شیرین کار شو — متقی خود را نمود نیشکر

دعوی زهد از برای خود نمائی تا کجا — لاف تقوی از پی تعظیم شاه

نیست پنداری که کز لاف و دروغ — هر که نزد افسردان و گرم شد

خورده پنداشند در عالم کسی — واقف اسرار کار و بار هر کسی

نیست کاندازی بسر رو از جبین — از پی زر دوده بر دل اندر کمین

با همه خود بینی و کبر و منی — لاف تقوی و عدالت میزنی

سر بسر کار تو در تحصیل جاه و اعتبار — سعی در تحصیل جاه و اعتبار

دین فروشی از پی نام حرام — گمرهی بهر متاع مختصر عوام

خورده دین نان شبانه از زر قلب — کاه جنت عمر کاهی جست لب

دین عدالت با وجود این صفات — بهت دائم برقرار و برثبات

بر سر این دام دل نگرود دلاور کیست — این عدالت بهت کوه بیستون کیست

می نیابد هیچ دانا از هیچ چیز — چون فروشی حکیم پی بی تمیز

بود در شهری هر بیوه زنی — کهنه رندی صید سازی پرفنی

نام او پی بی تمیز از خال و ار — در نمازش بود در غیبت پیشنماز

با وضوئی صبح دم خفتن می کند — نام مراد از اول داری مراد

عارفی از مصطفی کرد این سوالی — کای ز اول را بپایان ها دلالی
کی تواند بود کاین بی‌چون بنایی — تا چه مقدار است آخر تا کجایی
کیست پروردت که اندر هر دمی — کاین چنین بنیاد نو آری همی
عارفش گفت آنکه بهر پرورشگی — حاصلست از وی عجایب نقشها را
آنچه منظور است ای روشن ضمیر — بر نیاید زان مگر عمر دگر
گفت یارب تا بسی روز و شب — از پی تحصیل این دریای رب
شغل را تا چند خواهی ساختن — محرم خود از سر آن ناختن
آنچه زان سحر آگهی حاصل شده — مدعای تو از آن حاصل شده
دار مصفی کان ز دنیا برتر است — وانچه آن نبی تو را کمتر است
چون ز شوق حاصل آن بی‌صبر باز — من نگویم خود بگوید آنکه راز

نامه چون حاصل بدین جا می‌رسد — قرب هاتف زان در بسته در
می‌برد هوش از سر هر دادگر — الفرار از قرب سلطان الفرار
فرخا کو رخش همت را بتاخت — کام زان حلوا و زان حلوا نشناخت
قرب سلطان آب حیوان تو — باقی لغزد راه ایمان تو
هیچ نشناسد ز تو تا صاحب سلوک — کین همه بازی چه تعظیم ملوک

انکه بنده از ره حق باز می گردد — آنکه سازد کوی حرمان جای او
انکه نامش با بدی همراه می باشد — آنکه کارش جز بدی ناید ز او
انکه هرگز نیست پنهان از خواص و عام — کاسه زهرست زیر دست کام
بر سر آن ده هزار و زان بشمار — چند خوابی بود و آرد آن و بیار
منصب دنیا ست آبی نیک نهاد — انکه داده حاصل این دولت باد
منصب دنیا ست آبی با صواب — انکه کرده بخشش نادر ز بو
آبی خوبرو آن تهمتن ترک دین — بهر زین علوا و اهل شیرین نگر

زان جلوه بیت غزل و قال تو — وین زمان بردار بی چال تو
صحبت عالم کن که از یک کشمکش — می شود زنار این تخت الحنک
کوش یک شب زود بنداز ز خواب — هفته هفته ماه ماه و سال سال
آبی خوش انکه رفت و در حسن سکوت — بسته دل در باد حی لایموت
خامشی بانگ منال آمد جواب — گر بجنبانند لب گردند لال
رفتنی خامش چندان غافلان — کای فراموشت شود نطق و بیان
چند بابی خاکسانی هضر دغ — باد پیمای دروغ اندر دروغ
ولی ایمان خود را از دین هم صحبتان — جمله مهتاب اند و دین تو کتان

صحبت نیکان کرد بوتصیب ... با نیکان هر چنان بدنکسب

ای ... نبینه ... بد ... تو

... نقد تو ... شد ... کی شود ... کی ... بیاس

این ... بیت ... آمد ... جواب

ظاهرت چون ... باطنت ... عزوجل

از برون ... وز درون ... دیدار دوست

... این ... وین ... دوست

ظاهر ... باطن ... خوشی ... گل

در مخالف ... رفته ... سر نگون

... این ... بهشت

... دل ... بر عبادت ... حور

... از کلامی ... یاد کنیم

... طاعت ... دولت

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب فتوح الغيب لسيدنا ومولانا العلامة الامام
العارف الكامل ناصر الطريق وشيخ شيوخ الاسلام على الحقيقة ابو محمد
وواراة الملهوف محيي الدين الشهير بالجيلي قطب الاقطاب وغوث الاحباب
الغوث الكبير الاشرف والغوث الاعظم الشافعي المذهب الحنبلي المشرب
الرباني القطب الصمداني والغوث الصمداني محيي الدين بن محمد عبد القادر الحسني
الجيلاني قدس الله سره ونور ضريحه واجزل الدين بركاته ورضي الله
عنه وارضاه وجعلنا [illegible] وعنا وارضاه
[illegible] الغيب في اكمالك فيكون ذلك بانك انت تتولى من
[illegible] وتوفقه لصالح الاعمال وتعصمه عن فعل القبائح من الاعمال
[illegible] وتعينه على ما يرضيك من حسن الاعمال وذلك لان الخواتيم عليها
[illegible] من حسن الاعمال

فی الفساد تقبل
حدیث رسول اللہ وبندی
لان یحبب ان
بحث کردن چیزی
لو یوزن فی
مقدار ذرة
دار الصدق
بکان
حسنة فی
ولقمن دایه
او آفات
کی نبود
من مفاتیح
بلک شود
بر بندگان
لعن

MANUSCRIPT

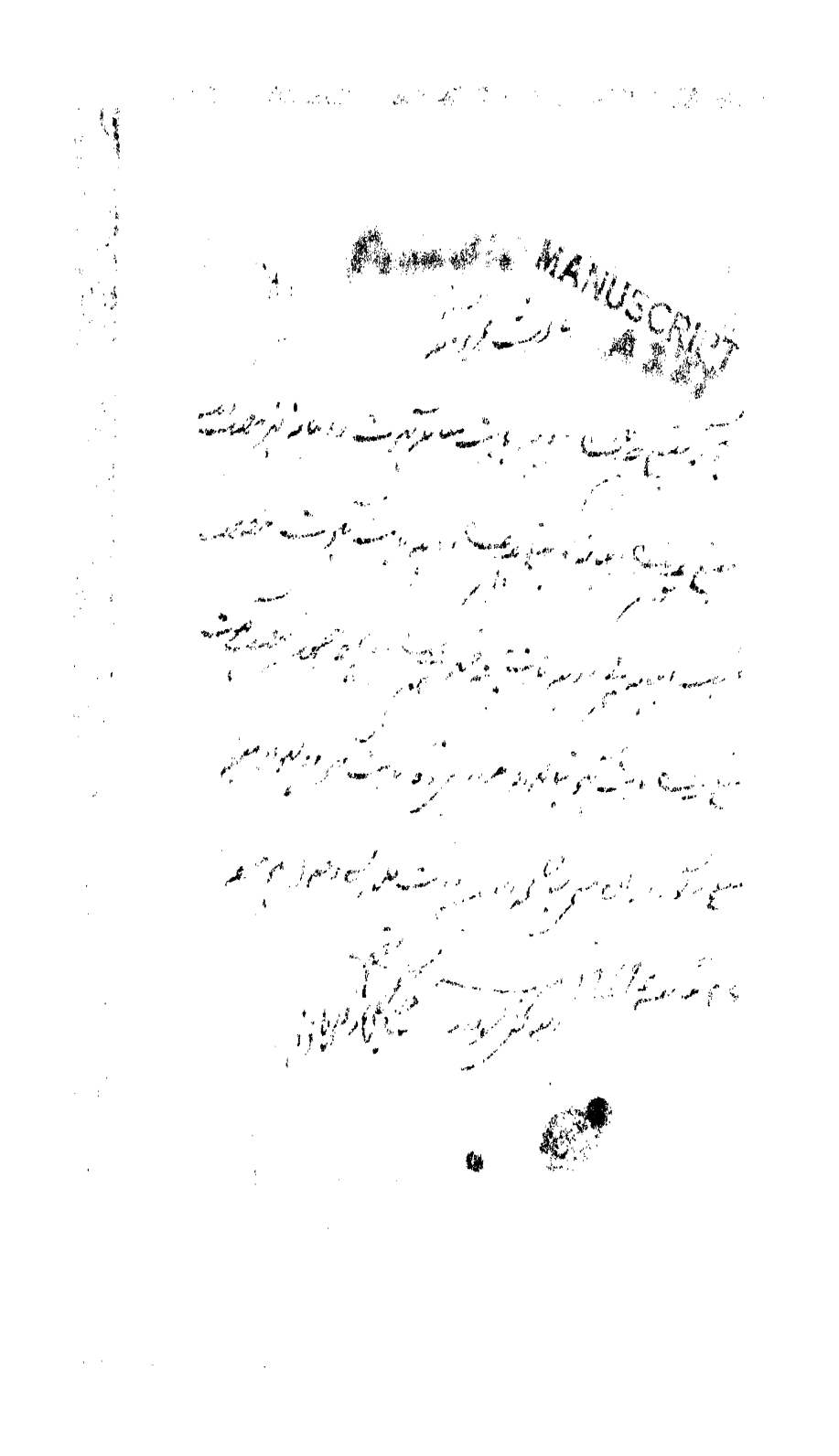

ARCHIVAL COPY
For Reference Only
Natl. Mus. Delhi-110011

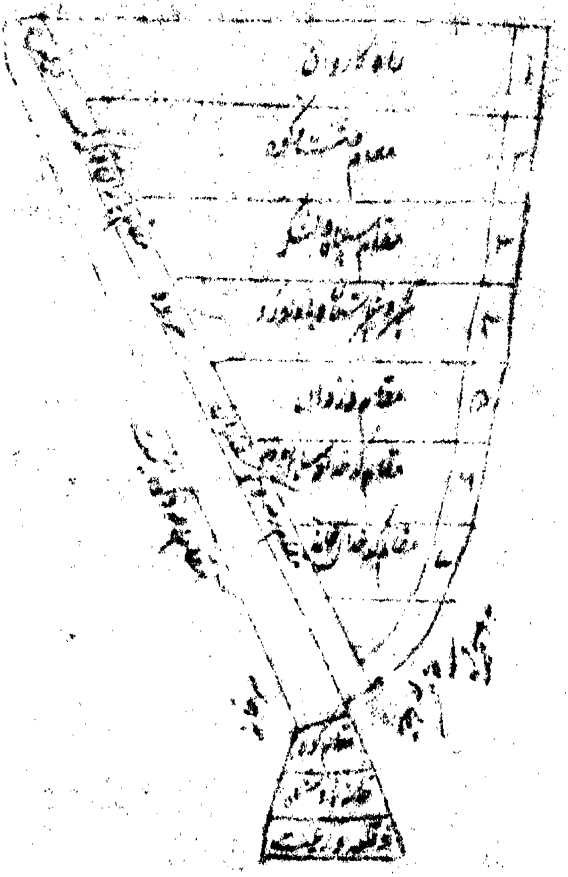

فصول پنجم

در راه کاروان اگر دزدی کند و سرشته بدست صاحب شحنه دهد

بسم الله الرحمن الرحيم

حصنت بمدينة سورها لا إله إلا الله

وسقفها محمد رسول الله وبابها علي

ولي الله وحيطانها لا حول ولا قوة إلا

بالله العلي العظيم ستر العرش مسبول

عَلَيْنَا وَعَيْنُ اللّٰهِ نَاظِرَةٌ إِلَيْنَا بِحَوْلِ اللّٰهِ

لَا نَخَافُ قَلَمَ رَعَلَيْنَا اللّٰهُ مِنْ وَرَائِهِمْ

مُحِيطٌ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ

مَحْفُوظٍ اللّٰهُ لَنَا عُدَّةٌ فِي كُلِّ شِدَّةٍ

حَسْبُنَا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ

إِنَّهُ كَافِي أُمُورِ عِبَادِهِ وَحْدَهُ

فَسَيَكْفِيهِمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

بسم الله الرحمن الرحيم

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا
وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ
وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ
فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ
نُفُورًا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ

يَا مُنْجِيَ الْمُسْتَوْحِشِينَ يَا [illegible]

يَا ظَهْرَ اللَّاجِئِينَ يَا [illegible]

وَيَا كَنْزَ الْفُقَرَاءِ وَيَا مَوْضِعَ شَكْوَى الْبُؤَسَاءِ

وَيَا مُغِيثَ الْمَكْرُوبِينَ وَيَا مَعْرُوفًا بِالنَّوَالِ

وَيَا كَثِيرَ الْإِفْضَالِ اغْنِنِي عِنْدَ كُرْبَتِي

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

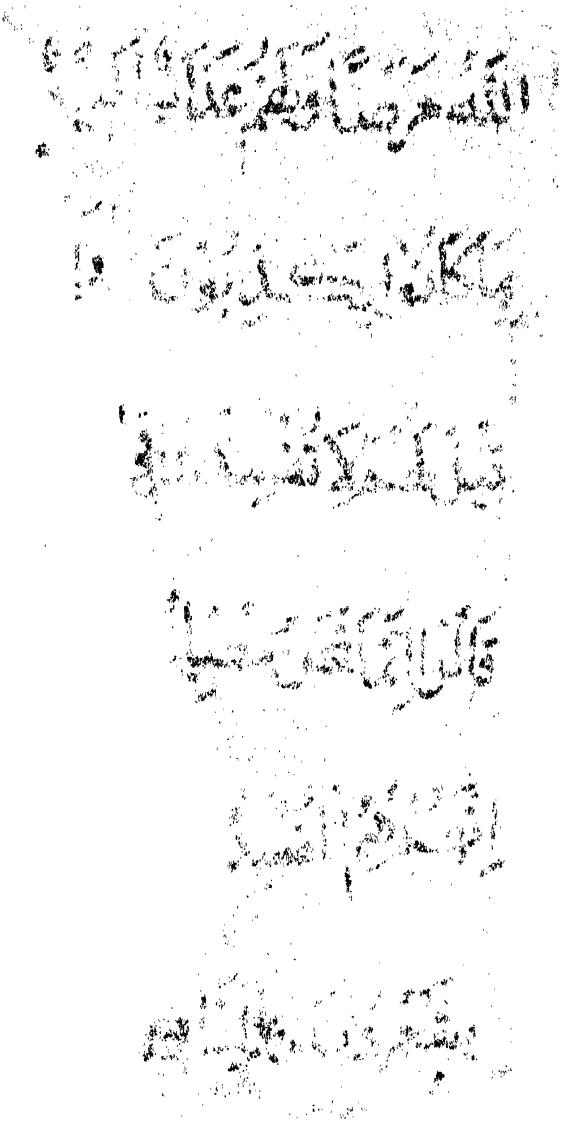

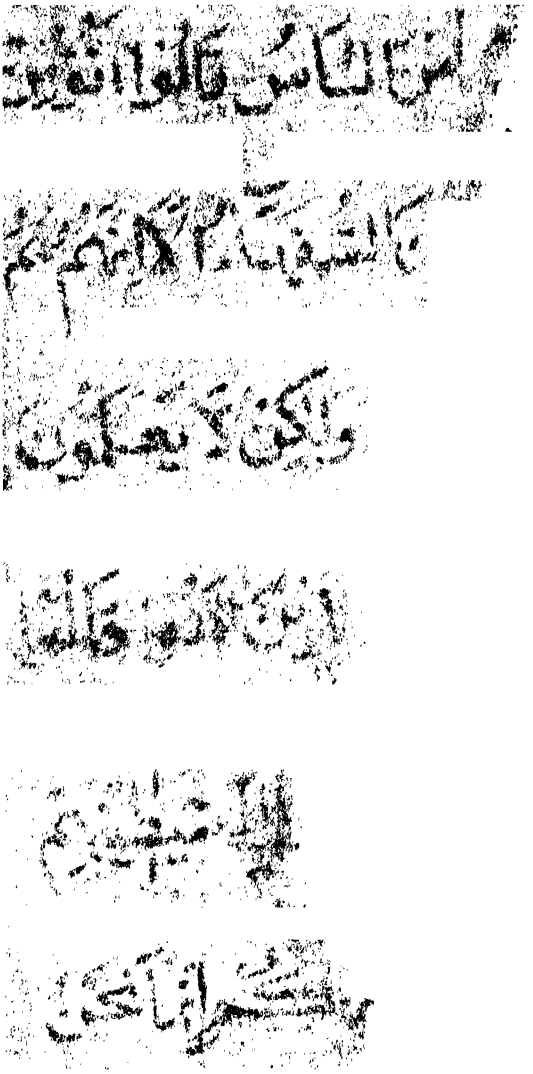

يا لطيف فوق كل لطيف الطف بي

في جميع أحوالي بما تحب وترضى بي

في دنياي وآخرتي

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صحح جسمي واكتب في السعداء

اسمي وحببني في قلوب المؤمنين

وعظمني في عيون الصالحين واصرف عني

شر الظالمين برحمتك يا أرحم الراحمين آمين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله
محمد وآله اجمعين بدانكه خداى تعالى در كتاب خلقت الانسان من سلالة
من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقة
فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما
ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين ثم انكم بعد
ذلك لميتون ثم انكم يوم القيامة تبعثون خداوند بزرگوار بني آدم
را بدايت و پيدائش نهاد از نطفه و منى پس علقه ساخت پس پاره گوشت
چنانست در مصحف كمال لطف و عز اقبال و عين عنايت و چون خداوند تعالى
حاملان العرش بندگان را در رحم مادران بيافريد انگاه فرشته را فرمان شود
از فرشتگان حاملان العرش او در بدن آن عورت شود پس آن فرشته دست
خود را دراز كند تا آن نطفه را آب زنان بنزد كه چكيده باشد از چيزى نزول

ARCHIVAL
Dr. Zakir Husain
JMI, New Delhi-110025

MANUSCRIPT

ناصرالدین بچه در بدخشان یکماه و بیست روز بادشاهی کرد بعد سلطان
ابابکر چهارده سال و شش ماه و نوزده روز بادشاهی کرد بعد سلطان تغلق
شاه ده سال و شش ماه و پنج روز بادشاهی کرد بعد سلطان محمد فیروز
جهل سال و چهار ماه و بیست روز بادشاهی کرد بعد سلطان غیاث
و نزده روز بادشاهی کرد بعد سلطان خضر چهار سال و نه ماه و دو روز بادشاهی
کرد بعد سلطان مبارک بیست سال بادشاهی کرد بعد
سلطان علاءالدین بیست و سه سال بادشاهی کرد بعد سلطان
ابراهیم نه سال بادشاهی کرد بعد بابر پادشاه سی سال بادشاهی کرد
بعد همایون پانزده سال و دو روز بادشاهی کرد بعد سلطان جلال الدین
و چهار سال و نزده روز بادشاهی کرد بعد سلطان جهانگیر نورالدین بیست و سه سال
بادشاهی کرد بعد سلطان شاهجهان غازی سی سال بادشاهی کرد بعد سلطان
اورنگ زیب پنجاه و پنج سال بادشاهی کرد والله تعالی اعلم بالصواب

تمت تمام شد نسخه خلاصة التواریخ بدست خط فقیر غلام محمد مخزن پیشاوری